

فصل دو: تاریخ مختصر فرقه ها

تاریخ دوره ای را مشخص میکند که در آن فرقه ها هرچه بارورتر شدند. به نظر میرسد که لژیون های خود انتصابی شامل منجی ها، کاهن ها، یا فلوت نواها (در فصل قبل در مورد این واژه توضیح داده شد. یعنی کسی که دیگران را به دنبال خود میکشاند) در طول زمان همچنان ظهور کرده اند. ولی این فرقه های متنوع، که همیشه در میان ما حاضر بوده اند، صرفا در دوره های خاصی پیروان قابل ملاحظه ای کسب میکنند. معمولا این دوره ها به عنوان دوره هایی که در آنها بهم ریختگی های سیاسی یا اجتماعی و یا فرو ریختن ساختار و حاکمیت یک جامعه بروز میکند تعریف می گردند. این در واقع همان دوره هایی است که ظهور فرقه ها به اوج میرسند.

فلوت نوازان، در عصری که جامعه به صورتی عمل میکند که ساختار منسجم و حس همبستگی اجتماعی وجود دارد، تنها معدودی از پیروان را میتوانند جذب کنند. شهروندان در این اعصار راههای مورد انتظارشان را درک میکنند، و اغلب اعضای جامعه رفتار قابل قبول را، چه دوست داشته باشند و چه دوست نداشته باشند، می شناسند و میپذیرند. اما در مقابل وقتی بخشی از جامعه نمیتواند ببیند که در کجا قرار گرفته است، قوانین کدامند، یا اینکه جامعه نمیداند در خصوص پاسخ به سوالات بزرگ زندگی روی چه موضوعاتی توافق شده است، رهبران همیشه حاضر بالقوه فرقه ها، مانند یک بیماری خفته، اوضاع را بدست گرفته و پیروان را به دنبال اهداف خود میکشاند.

این کاهنان خود جوش و مصمم به نظر میرسند که همیشه در کناری کمین کرده و آماده اند تا وارد شده و پاسخ هایی به مشکلات زندگی عرضه نمایند. آنها ادعا میکنند که تنها و مطمئن ترین راه زندگی را در اختیار دارند. آنها مردم را با توسل به تبلیغ پیرامون یک مأموریت خاص و یا علوم ویژه که قرار است داشته باشند در پیروی از خودشان گول میزنند. مأموریت خاص عبارت از موعظه حول یک دانش ظاهرا "سری" است که رهبران تصریح میکنند که تنها بر کسانی که به آنها بپیوندند فاش خواهد شد.

رهبران فرقه ها معمولا ادعا میکنند که یا دسترسی به علوم باستانی دارند که فقط آنها به تنهایی به آن دست یافته اند یا علوم جدیدی دارند که تنها آنها کشف نموده اند، یا ترکیبی از این دو؛ و اینکه این وضعیت آنان را برای پیش بردن مأموریتشان برای بشریت آماده کرده است. اینکه آیا این اغواء ها بر اساس دانش باستانی انجام شود یا بر پایه اسرار آوانگارد (پیشتاز) هستی فرقی نمیکند، صرفا قرار است پیروان به درون حوزه یا اجتماع یا دایره نورچشمان رهبر قدم بگذارند. انجام این کار معمولا به معنی پشت سر گذاشتن خانواده و دوستان و ترک تقریبا همه چیز زندگی معمولی است. در ازای شرکت در این گروه نورچشمی ها، به پیروان گفته میشود که آنها به دانش مخصوصی دسترسی خواهند داشت.

تاریخ، ما دیده ایم که درست در زمانی که رشته های جامعه از هم گسسته میشوند، رهبران خود انتصابی به سادگی پیروان را عضوگیری میکنند. افراد عاجز از درک خسران موجود در پیرامون خود به دنبال هدایت میگرددند و لذا در دسترس ترین و آسیب پذیرترین افراد جهت سوء استفاده و استثمار این هنرمندان حرفه شیادی هستند. آنان راه حل های قاطع و ساده برای مشکلات پیچیده جهت تصمیم گیری، و پیشنهادات جذابی را در جهانی که ظاهرا بی ثبات و دائما در تغییر و تحول است ارائه مینمایند.

برای مثال، فرقه‌ها بعد از سقوط امپراطوری روم سر بر آوردند. در زمان انقلاب کبیر فرانسه، فرقه‌ها نه تنها در فرانسه بلکه در تمامی اروپا گسترش یافتند. وقتی انقلاب صنعتی به انگلستان رسید، فرقه‌ها بار دیگر همچنان که هزاران نفر به مراکز بزرگتر صنعتی نقل مکان میکردند گسترده شدند. استعمارگری اروپا نیز موجب بروز فرقه‌های متعددی در سایر نقاط جهان شد.

فرقه‌ها در ژاپن بعد از جنگ جهانی دوم سر بر آوردند، وقتی که ساختار اجتماعی در داخل کشور مغلوب در جنگ فرو ریخت، بسیاری از مردم در وضعیتی قرار گرفتند که نمیدانستند در کجا ایستاده‌اند و یا چگونه در دنیای جدید پر معمای پیرامون خودشان تصمیم بگیرند. برخی از این فرقه‌های با اصلیت ژاپنی در حال حاضر در سایر کشورها هم گسترش یافته‌اند؛ و اخیراً، ما شاهد سر بر آوردن و ازدحام فرقه‌ها در اروپای شرقی، جایی که سقوط رژیم‌های کمونیستی خلأ اجتماعی و ایدئولوژیکی بوجود آورده، و یک بار دیگر توده مردم در برابر فریب فرقه‌ها آسیب پذیر و مستعد شدند، بوده‌ایم.

(مترجم: در تاریخ ایران نیز بعد از حمله مغول شاهد سربرآوردن انواع متعدد و بسیار مختلف فرقه‌ها و مسالک بوده‌ایم. همچنین بعد از انقلاب ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ و تحولات اجتماعی و سیاسی مربوطه، در جامعه ایران زمینه برای عضوگیری فرقه‌ها از هر زمان دیگری فراهم تر شد.)

۱. فرقه‌ها در سده ۱۸۰۰

غالباً مقایسه‌ای بین ظهور فرقه‌های معاصر (از دهه ۱۹۶۰ میلادی به بعد) و "بیداری بزرگ دوم"، یک فراز مذهبی که در ایالات متحده آمریکا بین سالهای ۱۸۲۰ و ۱۸۶۰ میلادی اتفاق افتاد، به عمل می‌آید. در آن زمان تحولات سریع اجتماعی و اقتصادی در جامعه آمریکا، شبیه به زمان حال، بوجود آمد که دوره‌ای از عدم تعین، دودستگی، و تغییرات را باعث گشت.

در نگاهی به آنچه در دوران "بیداری بزرگ دوم" اتفاق افتاد، میتوانیم تصویری از علت‌افت و خیز فرقه‌ها در سه دهه اخیر را بدست آوریم؛ و اگر چه بیداری بزرگ دوم ابتدا باعث رشد گروه‌های مذهبی شد، ولی من مجدداً تأکید میکنم که تمامی فرقه‌ها، خصوصاً امروزه، مذهبی نیستند و بنابراین نیاز است از یک منظر تاریخی-مذهبی یا روانشناسی-مذهبی مورد تجزیه و تحلیل قرار بگیرند. منظور من از تشریح این عصر قدیمی‌تر نشان دادن ارتباط بین فرقه‌ها و تغییرات اجتماعی-اقتصادی است و اینکه چگونه فرقه‌های مذهبی و سکولار هر دو در دوره‌های تغییرات و بی‌ثباتی، یعنی شرایطی که در جهان امروز ما هم قطعاً وجه غالب را دارد، سر بر می‌آورند. همانطور که در بحث‌های آینده توضیح خواهم داد، اینکه گروه مورد نظر بطور عام فرقه، مسلک، جنبش مذهبی جدید، گروه عصر جدید، یا گروه بازسازی فکری خوانده شود موضوع نگرانی من نیست. تمرکز من بر روی گروه‌هایی است که سه مؤلفه‌ای که در فصل یک توضیح داده شد، یعنی نقش رهبر، ساختار گروه، و استفاده از برنامه هماهنگ شده جهت مجاب کردن افراد به منظور ایجاد تغییر رفتاری، در آنها وجود داشته باشند.

مسلك های مذهبی زمانی ظهور میکنند که بخش هایی از جامعه احساس کنند نیازهای مذهبی شان توسط مذاهب اصلی شناخته شده معمول برآورده نشده است. به درجاتی، گروه های حاشیه ای اجتماع در زمان بیداری بزرگ دوم - یعنی سیاهان، زنان، و جوانان - کسانی بودند که به مسلك های متعدد پیوستند و در مواردی هم نقش رهبری داشتند. مدارک دیگر بیانگر آن است که افرادی که به دلیل مسائل شهرنشینی، تغییر موقعیت جغرافیایی، و مکانیزه شدن شغلشان آسیب دیده بودند مستعدتر از دیگران برای پیوستن به گروههای جدید مذهبی بودند. نهایتاً، بخش گسترده ای از جامعه به هواداری از جنبش احیاگران مذهبی بلند شدند. این با تجارب ما منطبق است: در ابتدا، فرقه های امروزی جمعیت حاشیه ای را جذب میکردند، ولی حالا آنها با موفقیت تمام در میان همه بخش های جامعه به عضو گیری می پردازند.

در نتیجه ی تغییرات اجتماعی- اقتصادی در سده ۱۸۰۰ میلادی، جنبش اوانگلیک **Evangelic** (مترجم: تبشیر گرایی- کلیسای بشارتی- ایمان ژرف را از کار نیک و انجام مراسم و تکالیف مذهبی مهمتر میدانند) در آمریکا از یک گرایش مذهبی کوچک به یک جریان عمده مذهبی تبدیل شد. تغییر مذهب شخصی، یا درگیری واقعی یک فرد در رستگاری خویش، به مهمترین عمل مذهبی تبدیل گردید. ایمان، دیگر موضوع انتظار نبود بلکه به اقدام تبدیل شد. احیاگری مذهبی به امری عادی تبدیل گردیده و در تمامی کشور به آن عمل میشد. بنابراین احیاگران مذهبی مرحله بعدی رشد را برقرار کردند. جلسات احیاگری مذهبی و متولیانی که آنها را هدایت میکردند جنجالی بوده و بحث های ایدئولوژیکی را دامن میزدند، که موجب بروز دو دستگی در درون گروه های مذهبی در همه جا میشدند. قطب بندی شدن مراکز مذهبی، تهمت های جناح گرایی، و وارد شدن به درگیری های درونی گروه ها، کوچکترین تا بزرگترین مراکز مذهبی را به انشعاب کشاند.

در نتیجه، بسیاری مسلك های مذهبی جدید در این دوران سر بر آوردند. تا زمانی که محیط اقتصادی و اجتماعی غیر ثابت باشد، نیاز و توجه به ایده های نو و جنبش های نو وجود دارد. اعتقادات، عملکرد، و برخورد مسلك ها فوق العاده متفاوت بود. برخی رادیکال بودند، و برخی دیگر محافظه کار؛ برخی سخت گیر و برخی دیگر سهل گیر؛ برخی رابطه نزدیک با سازمانهای مادر داشتند و برخی دیگر خودشان را بطور کامل دور نگاه می داشتند؛ برخی عمر کوتاه داشته و برخی آنقدر عمر کردند که هنوز در میان ما هستند. این مسلك های سده ۱۸۰۰ میلادی را میتوان بر اساس اهداف و اعتقاداتشان دسته بندی کرد.

مسلك های احیا کننده مشخصاً میخواستند تغییراتی در درون یک گروه مذهبی بدهند. به آنها بصورت فرقه هایی که کمترین تفرقه افکنی را داشتند نگاه میشد و ظاهراً آنها برای جنگ بین مکاتب فکری جدید و قدیم بوجود آمده بودند. مثال های این دسته مکتب جدید پرزبیتاریان **Presbyterian**، مکتب جدید کانگرگیشنال **Congregational** (مترجم: سازمان های کلیسایی بر پایه خودمختاری هر کلیسا و اعضای آن)، کلیسای متودیسیت اپیسکوپال **Methodist Episcopal**، و سینود (جلسه کشیشان) عمومی لوتران **Lutheran General Synod** هستند.

مسلك های تفرقه افکن مدافع رادیکال ترین تغییرات در اعتقادات و جدایی دائم از گروه مذهبی مادر خود بودند و آنرا به عنوان یک جایگزین و بدیل واقعی در برابر پیروانشان ارائه نمودند. اغلب اوانگلیک بودند که برداشت های تنگ نظرانه ای از انجیل داشته و رفتار بسیار سخت گیرانه ای را نشان میدادند. این گروه شامل فرقه های سینود (جلسه کشیشان) میسوری **Missouri Synod** و میلریت **Millerite**، منونیت

Mennonite ، شیکر Shaker ، اونیتاریان Unitarian ، اونیورسالیست Universalist ، و آدونتیست Seventh Day Adventist هفتم میباشند.

مسلك های فرقه ای عقایدشان را در خصوص مسیحیت عوض کرده و از ابتدا مستقل از مذهب شناخته شده برحق بودند. این گروه ها نظرات جدید و منحصر به فردی در خصوص جهان، و بعضا همراه با تبیین های علمی یا شبه علمی ارائه نمودند. آنها همچنین راه های جدیدی برای طبقه بندی پدیده های فیزیکی و روانشناختی را فرمول بندی کردند. این دسته بندی شامل روح گرایی، بورژوازیسم سوئدی Swedenborgianism ، مسمریسم Mesmerism (خواب مغناطیسی یا شیدایی)، فرنولوژی Phrenology (مترجم: مجمه خوانی- شناخت شخصیت از روی شکل و برجستگی های کاسه ی سر)، هموپاتی Homeopathy (مترجم: درمان به مثل- این باور در پزشکی که برای درمان برخی بیماریها باید داروهای تجویز کرد که در شخص سالم نشانه های مشابه علائم بیماری مورد درمان تولید میکنند) و آستروولوژی Astrology (طالع بینی) بودند.

مسلك های مذهبی نما عقاید خاص سیاسی یا اجتماعی را همراه با یک ساختار مذهبی تبلیغ نمودند، و سنن مذهبی را به حداقل رساندند. این گروه به جنبش های اجتماعی و سوسیالیست دسته بندی میشوند مانند اونیسیم Owenism، فوریریسم Fourierism، و جامعه اونیدا Oneida Community و همچنین طرفداری از الغای بردگی Abolitionism و جنبش اصلاحات آگرایان Agrarian. در این جنبش ها، اعتقادات سکولاری وجه غالب را داشته، و این گروه ها به عنوان رادیکال ترین شناخته میشدند.

جنبش جهت گیری به سمت غرب در ایالات متحده مسالك و فرقه های مذهبی بیشتری را در سطح کشور جارو کرد. صد سال بعد از تب جویندگان طلا در آمریکا، حداقل پنجاه فرقه آرمانگرای بخوبی تئوریزه شده و بخوبی کار شده تنها در کالیفرنیا تأسیس شد. اغلب آنها مذهبی بوده و بطور متوسط بیست سال دوام آوردند، در حالیکه سکولارهای مختلف نصف این مدت عمرشان بود. آنان اغلب به نوعی ارائه کننده بازیافتن عاقبت بودند. بسیاری فرقه های مشابه در مکان های دیگری در ایالات متحده تأسیس گشتند، و برخی در روند حرکت خودشان تغییر کردند. برای مثال، جامعه اونیدا Oneida Community و انجمن آمانا Amana Society دو فرقه عمده بودند که در اقداماتی کاملا متفاوت با آنچه بینانگذارانشان در نظر داشتند راهشان را ادامه دادند.

الف. جامعه اونیدا Oneida Community

این جامعه در سال ۱۸۴۸ میلادی در اونیدا Oneida در نیویورک New York پایه گذاری شد. جامعه اونیدا یک مؤسسه آرمانگرا بود که تئوری های مذهبی و اجتماعی را تجربه میکرد. بنیانگذار جان هامفری نویز John Humphrey Noyes در سن ۲۰ سالگی، چندین تحول و الهام را تجربه نمود. او یک وکیل حقوقی بود که در دارتموث Dartmouth تعلیم دیده بود، او از دایره حقوقی خارج شده و به مدرسه الهیات بیل Yale Divinity School رفت. زمانی که آنجا بود، به او الهام شد که هر کس خود را بطور کامل وقف خداوند کند میتواند بدون گناه زندگی نماید، یا به عبارت دیگر، به کمال برسد. بنابراین او خود را وقف خداوند کرد و از آن پس خود را در حد کمال فرض نمود.

اولین اعضای جامعه او خانواده خود او بودند. به تدریج بقیه هم پیوستند. تا سال ۱۸۴۹ تعداد ۱۴۰ نفر و تا سال ۱۸۸۰ تعداد ۲۸۸ نفر عضو شدند. اعضا برخی اوقات کمال گرایان نامیده میشدند، زیرا معتقد بودند امکان رسیدن به کمال وجود دارد. آنها ساده زندگی میکردند، هر روز صبح، قبل از شروع به کار در مزرعه، دعا میکردند و عصر ها خواندن انجیل و جلسات انتقادی متقابل (انتقاد از خود و از دیگران) در برنامه شان بود. جامعه بر مبنای اصول کمونیسیم (جامعه اشتراکی) مستخرج از انجیل تأسیس شده بود: تملک بر تمامی دارایی ها اشتراکی بود. اعضا همچنین یک نوع کمپلکس complex (پیچیده) از ازدواج را تجربه میکردند که عشق آزاد نامیده میشد، و تک همسری را رد میکرد. ازدواج کمپلکس به معنی این بود که تمامی اعضای بزرگسال جامعه مزدوج با یکدیگر تصور میشدند، و بچه ها نیز بصورت اشتراکی بزرگ میشدند.

ایده ازدواج کمپلکس ظاهرا برای دلایل دنیوی و نه اخروی به ذهن نوین Noyes زده بود. نیویز در حالیکه با یک زن ثروتمند ازدواج کرده بود که به نوین ایمان داشته و از او به لحاظ مالی پشتیبانی مینمود، چشم طمع به همسر یک اونیدیایی دیگر شد. نوین، با توسل به صحبت های دلچسب، توانست همسر خودش و همچنین زوج مربوطه را نسبت به قداست ازدواج کمپلکس (پیچیده) متقاعد نماید. این موضوع شاید بیشتر از هر مبحث ایدئولوژیک دیگری به نماد جامعه اونیدا برای سی سال بعد تبدیل شد و موجب درجات مختلفی از مجادلات جنجالی در محیط پیرامون آن گشت.

طولی نکشید که جامعه اونیدا به یک سیستم منسجم و منضبط بدل شد، و این در حالی بود که نوین سکان هدایت و تصمیم گیری، خصوصا نسبت به اینکه چه کسی با چه کسی جفت شود و چه زمانی بچه دار شوند و غیره، را بدست داشت. طبق گزارشات واصله، نوین طوری برنامه ریزی میکرد که حتما خودش حداقل یکبار با هر یک از زنان جفت شود. در سطح، اونیدیایی ها آسوده خاطر و سازنده به نظر میرسیدند. جامعه اونیدا به تدریج به لحاظ مالی، به دلیل ورود در فعالیتهای صنعتی مختلف ارتقاء یافت، که شامل تولید بست های فولادی و نقره آلات میشد. نوین، در حالیکه مخالفت با سیستم ازدواج اونیدیایی از جانب همسایگان و نیز فشارهای اجتماعی اوج میگرفت، از ترس جاننش به کانادا فرار کرد.

در ساله ۱۸۸۱، ازدواج کمپلکس و چندین عمل اشتراکی دیگر جامعه ملغی شد. جامعه اونیدا همچنین به صورت یک شرکت تجاری در آن زمان بازسازی گردید و بطور رسمی به فعالیت اجتماعی اش خاتمه داد. اما شرکت مربوطه به کارش ادامه داد و به صورت یک مؤسسه تجاری موفق درآمد که امروزه برای تولید ظروف نقره ای بطور گسترده شناخته شده است.

ب. انجمن آمانا Amana Society

انجمن آمانا، یا انجمن الهام واقعی، آخرین بازمانده شاخه مسلک جدایی طلب پای تیست (پارسا) Pietistic ، Pieties (مترجم: مربوط به کلیسای آلمان در سده های ۱۷ و ۱۸ - هوادار پیروی هرچه بیشتر از کلیسا و عقاید لوتر Luther) بود که از یک فرم اولیه از مسیحیت طرفداری نموده و یک سازمان اوتوپییایی utopian (آرمانی) را تشکیل داد. مسلک مربوطه در آلمان در سال ۱۷۱۴ بنیان گذاشته شد. در سال ۱۸۴۲، یکی از رهبران به نام کریستین متس Christian Metz هشت صد عضو را از آلمان خارج کرده و در منطقه ابنزر Ebenzer در نیویورک New York مستقر نمود. در سال ۱۸۵۵، آنها به آیوا Iowa نقل

مکان کرده و نام انجمن کلیسای آمانا Amana Church Society را بر خود گذاشتند. این جامعه یک سیستم خاص کمونیستی با مدیریت پیران و بزرگان کلیسا را برگزید و برای نود سال ۷ دهکده کمون را برقرار نمود.

اعتقادات این گروه این بود که خدا از طریق وسیله ای الهام بخش با آنها صحبت میکند، که در ابتدا همان کریستین متس بود. گفته میشد که او بعضا برای یکساعت تمام میلرید تا پیام خداوند گرفته شود، که اغلب به نوعی درخواست فوری از پیروان برای زندگی هر چه مقدس تر بود. فردی که به نظر میرسید به او الهام میشود به عنوان رهبر معنوی شناخته میشد، یعنی تنها کسی که شایسته دریافت هدایت الهی بود. این ایدئولوژی گروه را با هم متحد نگاه میداشت و توجهی بر خواسته های معین و اعمال کنترل رفتاری پیروان از جانب رهبری بود.

آمانایی ها هر چیزی که دنیوی تلقی میشد از قبیل ورزش، رقص مدرن، بازی با ورق، و علائق فردی را رد میکردند. اعضا بدون اجازه مخصوص نمیتوانستند جامعه را ترک کنند، و معاشرت با مراجعین و غیر اعضا محدود و کنترل شده بود. مجرد ترجیح داده میشد، و کسانی که مجرد باقی میماندند در موقعیت بهتری قرار میگرفتند. اگر زوجی نامزد میشدند میبایست تا دو سال قبل از ازدواج منتظر میماندند. مانند اونیایی ها، آمانایی ها هم برنامه های انتقادی متقابل داشتند، که اغلب بصورت جلسات عمومی برگزار میشد.

با پیشرفت تکنولوژی، حمل و نقل، و صنعت، دنیای خارج بیشتر و بیشتر بر این جامعه ایزوله و آب بندی شده دست اندازی کرد. در حالیکه روابط آنها با دنیای بیرون عوض می شد، آمانایی ها نیز مجبور به تغییر شدند. در سال ۱۹۳۲، جامعه به عنوان انجمن آمانای جدید شناخته شد که شامل یک گروه کلیسایی و یک گروه صنعتی بود. بسیاری از آداب جامعه ملغی گشت، و همه اعضا سهامداران و شریک در سود انجمن شدند، که بیش از ۳۳ میلیون دلار ارزش سرمایه ای آن بود که بین اعضا تقسیم میشد. انجمن آمانا در حال حاضر یک بنگاه تولیدی و بازاریابی است که حدود هزار و پانصد عضو دارد.

* * * * *

عصر جدید مسلک ها و فرقه ها در ایالات متحده، راه را بر جنبش ها و رهبران غیر متعارف برای تسلط بر جامعه ما (آمریکا) باز کرد. زمانی که درب این دیگ شلغم شوربای اعتقادات جدید و بعضا شگفت انگیز برداشته شد، کاهنان رنگارنگ میتوانند هر دم با بهم زدن آن معجون جدیدی بیرون بیاورند. زمینه ای برای انتقاد از مذاهب شناخته شده، انجمن های مسلط، و روشهای سنتی انجام کارها ایجاد گردید. در هر گوشه ای واعظان دوره گرد، شفابخشان اعتقادی، غیب گوها، احضار کنندگان روح، داروگران سیار، جادوگرانی که اکسیر جادویی عرضه میکردند سر برآورده بودند، و روشهای ایدئالیستی رادیکال برای سیستم های سیاسی و اجتماعی عرضه میشدند.

برخی اعمال فرقه ای، همراه با آغاز یک دوره ضد فرهنگی، مجددا در دهه های ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ میلادی بعد از جنگ جهانی دوم و جنگ کره ظهور پیدا کرد. سپس یک دور جدید اغتشاشات در فرهنگ

آمریکا در دهه ۱۹۶۰ میلادی همراه با گسترش جنگ منفور در جنوب شرقی آسیا، قیام های توده ای در خصوص حقوق مدنی، و بحران های عمیق در خصوص ارزش های تعریف شده بواسطه وفور بی سابقه امکانات از یک طرف و فاجعه انرژی هسته ای از طرف دیگر جوشیدن گرفت. این تناقضات خیره کننده یک جامعه از هم پاشیده را وارد وضعیت حتی مغشوشتری کرد.

۲. دهه ۱۹۶۰ میلادی: زمینه باروری فرقه ها

در اواخر دهه ۱۹۶۰ میلادی ایالات متحده وضعیتی را تجربه میکرد که معمولا فرقه های جدید بیشتر در آن سربرمی آورند. در حالیکه ملت در گذار از تغییرات عظیم اجتماعی و سیاسی بود - فرهنگ مواد مخدر، راه پیمایی های اعتراضی، تظاهرات علیه جنگ ویتنام، نافرمانی های مدنی، شورش های دانشجویی، انقلاب جنسی، و سقوط ارزش های خانوادگی - فضای اجتماعی برای ظهور رهبران فرقه ای آماده میگردد. (مترجم: در این رابطه اوضاع سیاسی- اجتماعی در ایران بعد از انقلاب اسلامی و آمادگی فضا و شرایط برای رشد فرقه ها قابل توجه است)

همانطور که مطلع شدیم، فرقه های گذشته اغلب به سراغ گروه های حاشیه ای در جامعه در دوره های خاصی میرفتند. در سالهای ۱۹۶۰ میلادی جوانان دلسرد، محرومینی که از خانواده های حاشیه ای به لحاظ اقتصادی می آمدند نبودند بلکه، منتقدین جریان اصلی فرهنگی بودند. بسیاری از جوانان آمریکایی در حداقل یکی از سه جریان مردمی شورشی درگیر شده بودند: علیه انحصارات سیاسی و اجتماعی (چپ نو)؛ علیه بی عدالتی نژادی (جنبش حقوق مدنی)؛ و علیه ماتریالیسم *materialism* (مادیگرایی) در تمامی مانیفست های ضد فرهنگش.

علیرغم اینکه ما جنبش ضد فرهنگ غالب را مذهبی به حساب نمی آوریم، کشش عظیمی در آن به سمت معنویت و اشراق وجود داشت، کششی که میتواند به مؤلفه های متعددی وابسته باشد. برای مثال، عنصر قابل توجه معنویت در جنبش رجعت به زمین وجود داشت: مردم با طبیعت، ریتم زندگی، و جهانی شدن رابطه برقرار میکردند. در عین حال، این معنوی گرایی، توسط روشی که برخی رهبران رادیکال شناخته شده با پذیرش ترم های جدید و شخصیت های جدید بکار گرفتند، اعمال میشد.

ریچارد آلپرت *Richard Alpert* به بابا رام داس *Baba Ram Dass* تبدیل شد، که جوانان را به "حالا اینجا باشید" ترغیب میکرد، در حالیکه تیموتی لیری *Timothy Leary*، پدر بزرگ *LSD*، فریاد میزد که "میزان کنید، کوک کنید، و ترک کنید". "میزان کردن" به معنی رفتن به درون سر شما، و "حالا اینجا بودن" به معنی رسیدن به درک همه چیز است. در کنار بیتل ها *Beatles* و احیای شفافیت اعتقادات *Creedence Clearwater Revival*، بسیاری از بزرگسالان جوان به آهنگ های موسیقی دانان هندی راوی شانکار *Ravi Shankar* و علی اکبر خان *Ali Akbar Khan* گوش میدادند. طیف گسترده ای از این به اصطلاح جنبش جوانان به موسیقی سیتار گوش داده و مواد توهم زا مصرف میکردند.

سبک زندگی جایگزین در دهه شصت میلادی، شامل تعالی خویشتن، روشن ضمیری شخصی، اعتقاد به صلح جهانی، عشق آزاد، تمایل شدید به تغییرات اجتماعی، و رد کردن سنت ها بود. کدام هیپی hippie ، رؤیای عزیمت به نیپال را در سر نمپیروراند؟ چه کسی یک نسخه رنگ و رو رفته کتاب تبتی مردگان The Tibetan Book of the Dead را در ساک دستی اش نداشت؟ چه کسی از نظر نمیگذراند که حرکتی انجام ندهد مگر اینکه ابتدا سه سکه قهوه ای چینی با سوراخ مربع شکل در وسط آن بیندازد و با آی چینگ Ching مشاوره انجام دهد؟ چه کسی مسحور و شیدای کارلوس کاستاندا Carlos Castaneda و تعالیم دون ژوئن Don Juan یا کارت های فال گیری یا نمودارهای طالع بینی نبوده است؟ یا چه کسی هوس درگیر شدن در جادوگری و رفتن به محفل ساحر ها را نداشته است؟ جهان تبدیل به مقوله ای گسترده، مرموز، غیر قابل پیش بینی، در عین حال قابل فهم – ولی تنها با کمک ابزار مرموز و معلمین دانا – شده بود.

این شیدایی نسبت به هم معنویت و هم خارجی گرایی قطعا واکنشی نسبت به جنگ زشت و منفور ویتنام و به یک دولت بی اعتبار، و ابراز کسالت نسبت به ارزش های سنتی و خانواده های هسته ای (مترجم: مرکب از پدر و مادر و فرزندان- در برابر خانواده گسترده یعنی همه خویشان) بود که قرار بود شبیه به ساطورها در قضیه همه چیز را به خرس بسیار باشند. افراد جوان با پیچیدگی ها و امتیازات جهانی روبرو بودند که با سرعت به پیش میرفت و همه چیز در آن ممکن بود و در عین حال همزمان همه چیز خارج از کنترل به نظر میرسید. شهروندان و پلیس در خیابان ها به جنگ میپرداختند. کسانی که برای تغییرات اجتماعی تلاش میکردند – از کندی Kennedy گرفته تا مارتین لوتر کینگ Martin Luther King و تا سازمان های تندتر قدرتمند سیاهان- برای قربانی شدن آماده میگشتند. آنچه که مجموعه صنعت نظامی نامیده میشد تهدید یک جنگ اتمی را یک احتمال واقعی میساخت. پس جای تعجبی نداشت که مردی با سخنانی نرم، لبخندی بر لب، آرام و با دستاری به اهتزاز درآمده به نظر برسد که جواب معما را دارد.

و به این ترتیب، لاجرم برخی جوانان ما در برابر عضو گیری به درون هزاران هزار فرقه های نو مسیحی و شرقی مآب فعال که در این دوره از خیزش های اجتماعی و نابسامانی ها سربرآورده بودند آسیب پذیر بودند. فرقه هایی نظیر هاره کریشنا Hare Krishnas، فرزندان خدا Children of God، مدیتاسیون متعالی Transcendental Meditation، راه بین الملل The Way International، بنیاد تونی و سوزان آلامو Tony and Susan Alamo Foundation، خانواده عشق The Love Family، رسالت نور الهی Divine Light Mission، و کلیسای اتحاد Unification Church، به صورت فرقه های مخصوص جوانان، ابتدائاً جوانانی که احساس غربت در میان خانواده و محیطشان میکردند را هدف قرار دادند.

هر منجی خود انتصابی ادعا کرد که به حقیقتی، پاسخی، و راه حلی دست یافته و لذا خواستار تعهد، فدا، و سرسپاری شد. واژه هایی نظیر مدیتاسیون meditation، یوگا yoga، متعالی، و منور شدن عملا تبدیل به لغات معمول در اواخر دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۷۰ شد.

عاقبت، سودا گران مواد مخدر و درندگان وحشی در میان نسل ضد فرهنگ هیپی ها hippies صدمات بدی زدند. برخی از محیط خود فرار کردند تا دسته هایی که برخی اوقات کمون commune خوانده میشد، و با خصوصیت بی خیالی تعریف میگردید را تشکیل دهند. این کمون ها که در طول دهه ۱۹۶۰ میلادی

بارز شد و یا در دوره دهه ۱۹۷۰ میلادی ظاهر گشت – شاید دو یا سه هزار از آنها تنها در آمریکای شمالی – میتوانند از فرقه ها در سه موضوع تفکیک شوند:

۱. فرقه ها توسط رهبران قوی یا کاریسماتیک **charismatic** که هرم قدرت و منابع مادی را کنترل می نمایند تأسیس شده اند. کمون ها، در مقابل، تمایل دارند ساختار تشکیلاتی را به حداقل رسانده و قدرت طلبان را خنثی یا اخراج نمایند.
۲. فرقه ها دارای نوعی کلام و بیان آشکار به شکل یک کتاب، مانیفست **manifesto**، یا دکترین **doctrine** هستند در حالیکه کمون ها تشویق به تعهد عمومی نسبت به صلح و آزادی کرده و از مؤسسات فرهنگی مادر رویگردان هستند.
۳. فرقه ها مرزهای غیر قابل عبور ترسیم کرده، اعضایشان را به طرق مختلف کنترل نموده، و به کسانی که میخواهند فرقه را ترک کنند تحت عناوین بریده، مزدور و خائن حمله میکنند؛ آنها اعضای جدید را با انرژی فوق العاده ای جذب نموده، پول فراوانی جمع میکنند؛ و نظرات خصمانه ای توأم با عدم اعتماد نسبت به جهان خارج را در تشکیلات متحجرشان جا می اندازند. در عوض، کمون ها مانند گره هایی در شبکه گسترده از ضد فرهنگ ها هستند. مرزهای آنها پرده های قابل عبوری هستند که مردم نسبتاً بدون اشکال از آنها رفت و آمد دارند، که یا در صورت تمایل به زیارتشان ادامه بدهند و یا در صورت عدم تمایل به جامعه ای که از نظر کمونی ها متفاوت، جالب یا ضایع شده تعریف میشود برگردند. اغلب کمون ها، بر اساس این تعریف به نظر میرسد تهدید نسبتاً کمی را متوجه جامعه مینمایند. در مقابل بسیاری از فرقه ها بطور فزاینده ای خطرناک هم برای اعضایشان و هم برای دیگران به حساب می آیند.

بسیاری از کمون ها به سرعت تحلیل رفتند، زیرا آنها ارائه کننده امنیت، امید، و ساختاری که جوانان جویای آن بودند نبودند. جوانانی که به کمون ها جذب نشدند، یا زندگی کمونی را تجربه کرده و ناامیدانه آنرا ترک کردند، اغلب جویای راه حل های دیگر بودند. بسیاری در درون فرقه های ظاهراً امن پاترنالیستیک (پدرسالارانه) **Paternalistic** مذهبی یا سکولار **secular** ماهرانه عضو گیری شدند، که این فرقه ها از آن زمان به طرز حیرت آوری مضافاً افزایش می یابند.

۳. دهه ۱۹۷۰ میلادی: فرقه ها گسترش دهنده آگاهی

در حالیکه وارد دهه هفتاد میلادی میشویم، شاهد عصری هستیم که در آن آگاهی روانشناختی، گسترش هوشیاری، و جنبش بالقوه انسانی نفوذ قدرتمندی می یابند. به بزرگسالان جوان گفته شده بود که

تجارب گسترش ذهنی، یا سفر ذهن، دوره جدید فنا و رستگاری و سعادت کامل نیروانا nirvana (مترجم: آیین هندو و بودا- پایان دوره های وجود و بازگشت به بودا- رستگاری در اثر از بین بردن خواسته ها و شهوات و ادغام روح در روح کل) را به دنبال خواهد آورد. بنابراین، اولین موج فرقه ها، که بطور عمده متکی بر فلسفه های شرقی که در آن مدیتاسیون، یوگا، و اعمال شگفت انگیز پذیرفته شده بود، بزودی جای خود را به گروه های نو مسیحی، سیاسی، و مبتنی بر موضوعات روانی، گاه با مجموعه ای از ایدئولوژی های تعجب آور دادند.

به منظور بررسی طبیعت متنوع بسیاری از گروه ها که در چند دهه گذشته سربرآورده اند، من انواع بسیاری از گروه ها را در چند دسته گسترده نام گذاری کرده ام که در توضیحات زیر در خصوص این گروهها که ابتدا در دهه های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ میلادی ظهور کردند آورده ام. بهرحال، هیچ دسته بندی و هیچ گروهی در درون آن نباید قطعی تصور شود. همچنین، همه گروه های یاد شده در یک دسته لزوما در تعریف یک فرقه نمیگنجد؛ برخی شامل میشوند همانطور که خواننده مشاهده خواهد کرد. به منظور اجتناب از ارائه بحث مفصل تاریخ اجتماعی و به علت اینکه محتوای آنها، تحت شرایط مساعد، میتواند توسط یک رهبر خود انتصابی به عنوان محتوای فرقه پذیرفته شود در این دسته بندی ها آورده شده اند.

الف. تبدیلی Transformational

تصویر ذهنی که ما میتوانیم زندگی در آمریکا را به لحاظ روانشناختی ترسیم کنیم در دهه ۱۹۷۰ گسترده شده بود. ترسیم روانشناختی جامعه ما (آمریکا) بر پایه این امید بود که هر یک از ما نسبت به تفاوت های فرهنگی، نژادی، و قومی حساس بوده و به تشکیل یک جامعه جمعی تر، اصیل تر و نوب شده در یک واحد کمک نماییم. بعد از جنگ جهانی دوم، برنامه های ترویج این حساسیت بطور معمول در کالج ها، سمینارهای آموزشی تجاری، و مؤسسات خصوصی یافت میشدند، ولی اینها بزودی توسط گروههای مقابله جو از دور خارج شدند، که تکنیک هایشان بر تغییر دادن انسان ها با سرعت بیشتر از طریق مقابله با کنجکاوای های آنان در گروه های کوچک متمرکز بود. ایده کلی آنان این بود که به درون هر کس و به درون شما دسترسی پیدا کنند.

این یک پیشرفت طبیعی برای گروه های فرقه ای و سایرینی که از تکنیک های بازسازی فکری استفاده میکردند بود تا به تکنیک های روانشناختی از حرکت های احساسی، برخوردی، و گروه درمانی به برنامه های تغییر رفتاری که برای اعضای جدید استفاده میشد افزوده گردد. حالا گروههایی که توجهات را جلب میکردند آنانی بودند که نظیر برنامه برگشت از اعتیاد چارلز ددریچ Charles Dederich، سینانون Synanon، و گروه های مشابه، ترکیب درستی از دگرگونی شخصیتی و لحنی عجیب برای جذب پیروان ارائه مینمودند.

ب. سیاسی Political

گروه های سیاسی نمود کمتری از بقیه داشتند، بطوری که آنها با تکیه بر قوانین دشوار انقلابی بصورت زیر زمینی بقا می یافتند. سربرآورده در این دوره جرگه ملی کمیته های کار National Caucus و Vanceremos، ارتش آزادیبخش سینیبونیز (NCLC) of Labour Committees، و نسرمنوس Vanceremos، ارتش آزادیبخش سینیبونیز

Symbionese Liberation Army (که خیلی زود تیتز روزنامه ها را بخاطر آدم ربایی پاتریشیا هرست Patricia Hearst به خود اختصاص داد) حزب دموکراتیک کارگران (و همه سازمان های جبهه ایش مانند سازمان کارگران شورشی، اتحاد توده ای، و ایالات متحده از آمریکای مرکزی خارج شود)، حزب اتحاد نو و وابستگان جبهه ایش، و فدراسیون ملی کار (NATLFD) National Labour Federation و صور بسیار دیگرش، نظیر انجمن خانه سازان کالیفرنیا، کارگران مزرعه شرقی، و کارگران خدمات غربی بودند. این گروه های سیاسی دست چپی از میان بقایای جنبش های ضد جنگ و با جذب ایده آلیست های سخت کوش که نمیخواستند به مبارزه شان برای تغییرات اجتماعی خاتمه دهند رشد کردند.

برخی تعالیم که محققین بر آن برجسب گروه های شاخص دست راستی نهاده اند نیز - برای مثال: گروه مسلح Posse Comitatus (مترجم: افرادی که در صورت احضار شدن از سوی کلانتر ملزم بودند به یاری کلانتر شهر بروند- گروه مسلح دارای مجوز قانونی) کلیسای مسیحی لاپورته LaPorte Church of Christ، مقاومت آریان سفید (WAR) White Aryan Resistance، اخوان سکوت، جبهه آمریکای متحد، کلیسای خالق (COTC) Church of the Creator، ملت آریان Aryan Nation، منشور The Covenant (مترجم: منشور پیروان کلیسای پرزبیتارین در اسکاتلند در سال ۱۶۳۸ مبنی بر مخالفت با کلیسای اسقفی انگلیس)، شمشیر و سلاح لرد (CSA)، و کله تراشیده های راسیست (نژاد پرست) racist skinheads (مترجم: گروه رذل نژاد پرست چاقو کش که سرهای خود را می تراشیدند) - با برخی فرقه های افراطی کوچک در سراسر کشور ترکیب شدند.

ج. تعلیمات آگاهی بخشی گروه بزرگ

نوع جدیدی از گروه هایی که در اوایل دهه هفتاد میلادی معروف شدند گرد "تعلیمات آگاهی بخشی گروه بزرگ"، یا (LGAT) Large Group Awareness Training) پدید آمدند. گروه های LGAT به لحاظ تجاری فروشنده تفکرات عصر جدید و بازاریابی گسترده استراتژی درمانی که در گروه های بزرگ توسط غیر حرفه ای ها عمل میشد بودند. کشش این گروه ها بر مبنای این ایده بود که هر شخص میتواند واقعیت خودش را بسازد. آنها از گروه های برخورد و روش های هیپنوتیزم برای برهم زدن تعادل جهان بینی شرکت کنندگان استفاده میکردند. یک فشار متمرکز قوی برای تمام کردن کار و ایجاد انطباق و همناوی مورد استفاده قرار میگرفت.

بین ۱۹۷۱ و ۱۹۸۵ میلادی، بطور خاص، تعدادی از گروه های LGAT پیروان بسیار بدست آوردند و البته متعاقباً رسوایی کسب کردند و برخی هنوز تا دهه ۱۹۹۰ میلادی فعال بودند. در طول سالها گروه های LGAT پیشنهادات خود را با استفاده از تعدادی نام های مختلف عرضه نموده اند. عموماً این گروه ها نامهایی به این شکل دارند: چشمه حیات (جان هانلی John Hanley)، کنترل ذهن سیلوا (خوزه سیلوا José Silva)، تمرکز مستقیم (گاوین بارنز Gavin Barnes که با نام بایارد هورا Bayard Hora شناخته میشد)، تحقق گرایی (استوارت امری Stewart Emery)، یکتا (اوری انگولز Oury Engolz)، تعالیم حیات (ویتن و براون W R. Whitten and K.B. Brown)، جنبش آگاهی درونی معنوی (MSIA) و سیمناهای دیدگاهی (جان راجر هینکینز John-Roger Hinkins)، جهان PSI (توماس ویلهایت Thomas D. Wilhite)، و مؤسسه اریکا Arica (اوسکار ایچازو Oscar Ichazo). این نوع خاص از

گروه عصر جدید دسترسی قابل ملاحظه ای به جهان تجارت یافت، واقعه ای که با جزئیات بیشتر در فصل بعدی به آن پرداخته خواهد شد.

د. معنوی Spiritual

یک گروه موفق دیگر، عناصر مذهبی شرقی و غربی را با یک دوز قوی روانشناسی تغییر شخصیت و عرفان ترکیب کرد. تجارب معنوی شخصی توسط طلسم گران Talisman و غیب گویان ارتقا یافتند. معجون ها، روغن ها، گوی های کریستال، چوب های جادو، کارت های طالع بینی، خاکستر مقدس، حس بصیرت و خلسه، مدیتاسیون (تعمق روحی)، یوگا، ماساژ، و هرگونه کار بدنی - در برخی موارد شامل تماس جنسی و حرکات جنسی - ابزاری برای استفاده فلوت نواز جهت هدایت این گروه ها شدند. همانطور که در سایر دسته بندی ها به این صورت نیست، بسیاری رهبران زن در این دوره سربرآوردند. اعتقادات کارما karma (مترجم: در مذهب بودا و مذهب هندوها مجموع افعال هر شخص در عمرهای مختلف او که سرنوشت او را در عمر بعدی تعیین میکند) یا نسخه شرقی قضا و قدر و در پدیده روانشناختی، نظیر تجلی، سرنوشت خوانی، زندگی های قبلی، و تولد دوباره، اساس ایدئولوژی های این گروه ها بودند.

گروه های معنوی شامل جامعه باگوان شری راجنیش Bhagwan Shree Rajneesh، فداییان ساتیا سایی بابا Sathya Sai Baba، کلیسای جهانی و پیروزمندان به رهبری پیامبر الیزابت کلیر Elizabeth Clare Prophet، پیروان دوستی مستقر در کالیفرنیا و سایر گروه های مشخص راه چهارم که تعلیماتشان بر پایه کارهای گوردجیف G.I.Gurdjieff و اوسپنسکی P.D.Ouspensky استوار است بودند، و برخی و نه همه گروه ها پیرامون مطالعات دوره ای در معجزات A Course in Miracles، یک سه جلدی که ظاهراً مکالمات عیسی مسیح طی یک دوره هفت یا هشت ساله با هلن شوکمان Helen Schucman روانشناسی که در آن زمان در بخش روانشناسی در دانشگاه کلمبیا Columbia استخدام شده بود شکل گرفتند.

۴. دهه ۱۹۸۰ میلادی: فرقه های روانشناختی، سری و رفاهی

همان طور که فضای اجتماعی و اقتصادی تغییر میکند، طبیعت برخی سازمان های فرقه ای نیز عوض میشود. از اوایل تا اواسط دهه ۱۹۸۰ میلادی، انفجار فرقه های جدید بوجود آمد، که شامل فرقه های روانشناختی، یا روان درمانی، گروه های سری، و گروه های رفاهی (که برخی اوقات فرقه های تجاری نامیده میشوند) میشد.

الف. روانشناختی Psychological

مردم بیشتر و بیشتر شروع به گیر افتادن در فرقه های روانشناختی (= مربوط به روانشناسی) کردند، که در آنها یا حرفه ای ها گمراه شده و روابط چند گانه با مشتریان یا بیماران برقرار میکنند و یا غیر حرفه ای ها گروه های درمانی تشکیل میدهند. در هر دو حالت، روابط فرقه ای برقرار شده و درمانگران یا شبه

درمانگران بصورت صاحب خانه ها، کارفرمایان، مشاوران اقتصادی، و معشوق، ظاهر میگردند. بعضی اوقات بیماران تحت درمان به محل درمانگران وارد شده و با آنها زندگی میکنند، کارهای روزمره خانه آنها را انجام میدهند، و به رهبری که زندگی آنها را هدایت میکند پول مستمري هم پرداخت میکنند. (به فصل هفت برای جزئیات بیشتر در خصوص فرقه های درمانی مراجعه شود.)

ب. سری Occult

گروه های سری در دهه ۱۹۸۰ میلادی نیز افزایش داشتند. اساس این گروه ها مبتنی بر گسترش میل باطنی شدید در سری و مخفی بودن که در دهه ۱۹۶۰ میلادی آغاز شد و فمینیسم feminism معنوی که در جنبش های زنان در همان زمان و بعد از آن رشد کرد بود. گروه های سری طرفدار عناوینی که در نظر آنها پنهان، مخفی، و رمزگونه مینمود بودند، که شامل جستجو برای روش های مخفی برای تغییر حس هوشیاری و بوجود آوردن دکترین های مخفی برای تبیین وجود و تجارب مربوط به آن میشد.

سری گرایی occultism شامل گروههایی بسا بیشتر و فراتر از آنهایی میشود که به عنوان شیطانی، جادوی سیاه، غیب گویی، و طالع بینی شناخته میشوند. جدیدترین گروه های سری حول و حوش جذابیت اصالت های مرموز، کتابهای جادو، و فرمول های مخصوص شکل گرفته اند. عقاید آنها اغلب، ولی نه همیشه، شامل حقیر شمردن مذهب رایج، خصوصا مسیحیت است.

گروه های سری در طیفی از فرقه معروف کلیسای شیطان آنتون لایوی Anton LaVay Church of Satan و معبد ست (مترجم: ست Set در مصر باستان به معنی مظهر بدی بوده است) مایکل آکوینو Michael Aquino's Temple of Set گرفته تا هوسرانان منفرد شیطان گرا و سری گرایان دیگر قرار میگیرند. جوانانی با آداب مذهبی سری و با اعمالی مثل تکان دادن دست ها نیز در این دوره سربرآوردند و برخی هم معلوم شد که اعمال حیرت آور و جنایی مرتکب شده اند.

کانالیزه کردن هم کاملا در اوایل تا اواسط دهه ۱۹۸۰ میلادی پرطرفدار شدند. شخصی که خودش را کانالیزه کننده می نامد قاعدتا یک ماشین صداست، که از جانب یک عنوان یا فردی که قرن ها قبل میزیسته است ولی رهنمودهای تازه در خصوص امور اقتصادی، سبک زندگی، و غیره می دهد صحبت میکند. برداشت من اینست که کانالیزه کردن بازسازی و نام گذاری جدید بر روی همان فعالیت قدیمی احضار ارواح است. احضار کنندگان روح البته با مردگان ارتباط برقرار میکنند. آنها جلسات خود را در اتاق های تاریک یا نیمه تاریک برگزار کرده و با عزیزی که در زمان حیات کسانی که در جلسه شرکت کرده اند مرده است ارتباط برقرار مینماید. اما نسخه عصر جدید این قضیه از اشاره به مرده بودن سوژه اجتناب میکند و کانالیزه کننده مانند یک آنتن تلویزیونی است که پیام ها را از شخصیت های برجسته و نه از مردگان معمولی میگیرد. پدیده کانالیزه کردن، گوش دادن به صدای فردی از قرنهای قبل را خیلی خوشایند و جالب مینماید. کسانی که از کانالیزه کردن استفاده میکنند قرار نیست صدای روح را از پشت قبر بشنوند، بلکه رهنمود یک فرد قدرتمند که دارای قدرت جادویی برای برقراری ارتباط، معمولا از هزاران سال قبل، است به گوش میرسد. کانالیزه گر جنجالی برای مثال نایت J.Z.Knight ادعا کرد که از جانب رامتا Ramtha شخصیتی ۳۵۰۰۰ ساله صحبت میکند.

ج. رفاهی Prosperity

با سخت تر شدن شرایط اقتصادی در اواخر دهه ۱۹۸۰ میلادی، تعدادی فلوت نواز ظاهر شدند که برنامه های رفاه و آسودگی ذهنی را ارائه میکردند، که اکثرا به عنوان بخشی از ایده خود اینطور عنوان مینمودند که تفکر مثبت همراه با آگاهی روانشناختی، رفاه و آسایش شخصی را به همراه خواهد داشت. گروه های رفاهی در دهه ۱۹۹۰ میلادی شروع به رشد کردند، و در حال حاضر اغلب به شکل مؤسسات تجاری فعال هستند. برای مثال، برنامه ریزان کاریسماتیک **charismatic** با استفاده از این موضوع به شکلی برخی بزرگسالان جوان کارگر را برای وارد شدن در وضعیت زندگی گروهی که توسط یک رهبر اداره میشد اغفال میکنند که معمولا در خصوص اعتماد، جمع گرایی و سایر موضوعات، با استفاده از ادبیات و اعمال تجربی حرکت بالقوه انسانی و گروه های برخورد کننده، کار روانشناسانه میکند. این روش ها اعضا را وابسته به عنصر مرکزی برای هم روابط و هم مایحتاج زندگی مینماید.

عاقبت شرایط بر آنهایی که در فرقه های شناخته شده هستند غالب میشود. اعضا ارتباطشان با خانواده شان و دوستان قدیمی شان قطع شده و تمام وقت آزاد و پول خود را در خدمت گروه قرار داده، سوابق کاری خود را ترک کرده و در مشاغل سطح پائین مشغول به کار میشوند که نتیجتا وقت بیشتری برای رهبر و گروه، و وقت کمتری برای دنیای خارج دارند. بحث تغییر شخصیت که قبلا در اعضای گروه های شگفت انگیز مشاهده شد حالا در آنهایی که در این گروههای فرقه ای کوچکتر زندگی میکنند هم کاملا رایج شده است.

۵. مثال های فرقه های جدید

تجارب زیر در مورد دو زن، بیانگر نفوذ بیجای فرقه های جدیدی میباشد، که هم مشابه و هم متفاوت از درگیری شناخته شده گسترده تری است که افراد با فرقه های جالفتاده و شناخته شده دارند. ما نگاهی به فرقه رفاهی و فرقه خود ارتقایی (رشد خویشتن) می اندازیم.

تریشیا Tricia چهل و دو ساله، اخیرا طلاق گرفته و تنها شده بود و با آینده ای مواجه گردیده بود که برایش برنامه ریزی نکرده بود. ترتیبات طلاق او خوب پیش نرفت، و او پس انداز شخصی قابل توجهی هم نداشت. او که یک فروشنده در یک بوتیک لوازم آرایش کوچک بود که احساس میکرد لازم است شغل بهتری پیدا کند و لذا تعالیم و آموزش بیشتری نیاز داشت. او در یک کافی شاپ **coffee shop** یک آگهی دید که مربوط به یک سمینار بر پایه کشفیات راه های جدیدی برای انسان جهت تفکر بود که هر فردی را قادر میساخت تا جدا از هر اتفاق سیاسی یا اقتصادی، موفقیت خود را بدست آورد. در آگهی قول داده شده بود که هر فرد می آموخت چگونه پول، قدرت و عشق کسب کند. اشاره شده بود که " فکر کردن را از موضع دارایی و نه بر پایه نیاز بیاموزید."

برای تریشیا موضوع آگهی یک معما شده بود ولی در عین حال کنجکاو هم بود. وقتی تلفن زد، به او گفته شد که میتواند همان شب شروع کند. ملاقات در یک خانه با مبلمان شیک بود که حدود بیست زن و پنج مرد حاضر بودند. گلندا Glenda رهبر گروه، حدودا پنجاه و پنج ساله بود که لباس های گرانقیمتی به تن داشت؛ شریکش جاناتان Jonathan حدود چهل ساله بود که جذاب، خوش برخورد، فریبنده مینمود و به تریشیا و سایر شرکت کنندگان توجه و رسیدگی میکرد. گلندا با جذابیت خاصی تدریس کرد که چگونه همه ما جمع کنندگان پول، قدرت، و عشق هستیم. به کسانی که حاضر بودند گفته شد که دلیل اینکه آنها به خواسته هایشان نرسیده اند این بوده است که آنان تصمیمات خود را از موضع فقر و نه از موضع غنا و دارایی گرفته اند.

تریشیا بزودی در دام این کلمات تخصصی و پیچیده افتاد و نسبت به شانس های جدید در زندگی اش احساس هیجان میکرد. گلندا تمامی آنچه را که حاضرین نسبت به انجام آنها در هفته های آینده متعهد بودند را مطرح نمود و بدون معطلی تریشیا را هم منظور کرد. هر سمینار پانزده دلار خرج بر میداشت، در حالیکه قیمت سایر ملاقات ها متفاوت بود. گلندا چنین موعظه کرد که رفاه یک مقوله مربوط به ذهن است، که یک نفر میتواند راهی برای ماده کردن پول زمانی که نیاز دارد پیدا کند. اعضا متذکر شدند که با دوستان سابق که به فقر می اندیشند قطع رابطه کرده و وقت آزاد خود را فقط با گروه بگذرانند تا فکرشان درست شود.

تریشیا کاملا در این قضیه درگیر و البته فقیرتر از هر زمان دیگری شد. از او خواسته میشد که در تمامی جلسات متعدد شرکت نماید که از شام توشی (مترجم: مهمانی که هر کس خوراک می آورد و همه از خوراک همدیگر میخورند) گرفته تا شب مخصوص فیلم سینمایی را شامل میشد. در این فیلمها گلندا خانه های بزرگ با استخرهای شنا که توسط سایر اعضا بدست آمده بودند را به شرکت کنندگان نشان میداد. بزودی تریشیا شروع به گرفتن تدریس خصوصی از گلندا کرد که طی آن گلندا او را هیپنوتیزم کرده و تمرینات آرام گرفتن و نفس کشیدن را برای تولید آسودگی ذهنی به او آموزش میداد. هنوز چیزی نشده تریشیا تا دویست دلار در هفته به گلندا میپرداخت و حسابی زیر بار قرض رفته بود که از مادرش و سایر بستگانش پول قرض کرده و از تمامی ظرفیت کارت اعتباریش نیز استفاده نموده بود. در این نقطه، گلندا به تریشیا گفت که به خانه بزرگ آنها نقل مکان کرده و با گروه زندگی کند.

تریشیا تمامی اثاث خانه و سایر اشیاء قیمتی و همچنین خودرویش را به گلندا داد. گلندا تمامی این ترتیبات را دلیلی بر اثبات این موضوع که اعضا درست فکر میکنند، بهتر از هر زمان دیگر زندگی میکنند، و در آسودگی ذهنی کامل بسر میبرند بر می شمرد. بعد از حدود دو سال وقتی تریشیا مادرش را برای گرفتن آنچه که ادعا میکرد ارثیه اش خواهد بود تحت فشار گذاشت، مادرش تریشیا را برای دیدار با برخی از اعضای سابق فرقه ها برد که به تریشیا کمک کردند تا بفهمد آن گروه یک فرقه به اصطلاح رفاهی است که در واقع بر فقر و ناداری او افزوده است. تریشیا تصمیم گرفت که دیگر به سراغ گروه نرود.

در یک مورد دیگر، ماری جو Mary Jo که در یک کلینیک روانی تحت درمان قرار داشت به من ارجاع داده شد. او از یک تجربه چندین ماهه با یک فرقه "ارتقاء سبک زندگی" که بر روی رژیم غذایی متمرکز بود عبور کرده و باز گشته بود.

از ماری جو توسط یک آشنای معمولی خواسته شده بود تا در یک پروژه کنترل وزن مجانی، علمی، و آزمایشی شرکت نماید. این موضوع اگر چه مبهم بود ولی بهرحال توضیحات اینطور القا میکرد که دانشمندان روش های آموزشی جدیدی ابداع کرده اند. ماری جو بزودی تحت تأثیر مرد و زن رهبری گروه قرار گرفت و پذیرفت که طرف مربوطه ماهیتا یک "درمانگر روشن ضمیر" است و لذا دعوت آنها را برای وارد شدن به برنامه هایشان قبول کرد. آنها وی را متقاعد کردند که شغلش را ترک کند و وارد برنامه کوچک کنترل وزن آنها بشود. با توجه به اینکه او دیگر درآمدی نداشت، نهایتا خودرو، پس انداز، و تمامی متعلقاتش را، در برابر این برنامه برای درمانگری طبیعی که از وی خواسته بودند دنبال نماید، واگذار کرد.

در حالیکه هر روز چاق تر میشد، کما اینکه تعداد دیگری از کسانی که عضو گیری شده بودند، ماری جو همراه با گروه به یک شهر کوچک دور افتاده نقل مکان کرد که در آنجا با دو رهبر گروه زندگی میکردند و متقاعد شدند که هرگز با خانواده و دوستان که از نظر آنها سعی داشتند سطح ادراکات آنان را کاهش دهند رابطه یا نامه نگاری نداشته باشند زیرا بیرونی ها از این دوره آموزشی آگاهی ندارند. برنامه تمرینی شامل بیست ساعت برنامه روزانه ثابت بود که چهار تا پنج ساعت تمرینات هیپنوتیزم و خود هیپنوتیزم بعلاوه بسیاری دوره های تنفس عمیق بود. ماری جو ساعتهای اضافی را هم در گروه صرف میکرد و آموزش گرفته بود که "درون صوت" صحبت کند و "درون صوت" بشنود.

عضوگیری شده ها تعلیم دیدند تا سیلاب های بی معنی نامنظم را در شکل آوازهای ریتمیک به هم ربط داده و اینها را با صدای بلند جهت تعبیر توسط رهبر زن گروه که ظاهرا یک تعبیرگر دانای ماهوی بود فریاد کنند. زمانی که ماری جو تعبیرات روزش را دریافت میکرد، به او دستور داده میشد که هر آنچه را که شنیده است را با تصور اینکه از بیرون سرش وارد میشود در وهم بیاورد. به عبارت دیگر، آنچه از تعبیرات به یادش مانده بود حالا "درون صوت" میشنوید.

ماری جو در حالیکه در خلال تکمیل این قضیه بود، مدام سرزنش، تحقیر، و گهگاه تهدید به اخراج از گروه میشد و یا به او گفته میشد که باید مجددا از مراحل پایه شروع کند. در خلال این پروسه، او روانی شد. رابطه او با گروه به این ترتیب پایان پذیرفت و نهایتا با یک بلیط در یک اتوبوس گذاشته شد و سراغ پدر و مادرش فرستاده شد.

متأسفانه، داستانهای نظیر ماری جو و تریشیا تماما خیلی معمول هستند و توسط هزاران نفر از کسانی که در کار درمان های روانی هستند و سایر حرفه ای ها مدام شنیده میشوند. این چنین افرادی که از یک تجربه فرقه ای صدمه دیده اند و خانواده آنها توسط این گروه شناسایی و راهنمایی میگردند.

۶. دلیلی برای نگرانی

اینطور نیست که همه سازمان های مذهبی، رشد شخصیتی، خود یاری، یا روانکاوی رادیکال مبادرت به استفاده از کنترل ذهنی یا سایر تکنیک های فرقه ای برای فریب و مجاب کردن افراد بنمایند. اما بهرحال برخی سازمان ها مراکز بحث و جدل برای نزدیک به دو دهه بوده اند که واکنش های مردم عادی و ملاحظه رسانه ها را به میزان قابل توجهی در اواسط دهه ۱۹۷۰ برانگیخته اند. نگرانی عمومی بر روی نحوه عضو گیری، تغییر شخصیت، و ایجاد نابسامانی های هیجانی که بر روی اعضا توسط برخی گروهها اعمال میشد متمرکز شده بود. مشخصا سبک زندگی با فرهنگ متفاوتی در بعضی از گروه ها بروز کرده بود.

طی سالیان، جدا از تغییرات درونی فرقه هایی که حدود ربع قرن یا بیشتر در میان ما بودند و بوجود آمدن انواع بسیاری از فرقه ها، تفاوتهایی هم در نوع افرادی که از فرقه ها بیرون آمدند پدید آمد. در گذشته، بزرگسالان جوان از فرقه هایی که در دوران دانشگاه و یا بلافاصله بعد از فارغ التحصیل شدن در آنها عضو گیری شده بودند خارج میشدند. حالا، بچه ها، نوجوانان، و بزرگسالان جوانی که به درون گروههای فرقه ای جذب شده بودند به جامعه عادی باز میگشتند که محتاج به دریافت کمک ویژه بودند چرا که آنان با هیچ شکلی از زندگی به غیر از روش زندگی داخل فرقه که در آن پرورش یافته بودند آشنایی نداشتند. بعلاوه بنا بر تجربه محدود آنان با جوامع بزرگتر، برخی از آنان تجارب کاملا غیر معمول و بدی را تحمل میکردند که آنان را برای زندگی در خارج از گروه غیر آماده میکرد. موضوع دیگری که به همان اندازه مشکل آفرین است اینست که خیلی از اعضای فرقه ای مسن تر هم از این گروه ها خارج میشوند، کسانی که بعضا پانزده تا بیست و پنج سال از عمرشان را در فرقه ها هدر داده بودند. این افراد به احتمال زیاد هیچ پشتوانه اجتماعی ندارند، خانواده آنان اغلب مرده و یا کاملا با آنها غریبه اند، و آنها ایده کمی نسبت به اینکه چگونه خود را منطبق نمایند دارند. (من این موضوع مربوط به فرار از محیط فرقه و بازسازی پس از تجربه آنرا در بخش سه مورد بررسی قرار خواهم داد.)

آنچه امروز مشاهده میکنیم ادامه حضور گروه های سازمانیافته و یا اشخاص منفرد در جامعه است که از نفوذ بی اندازه بر روی دیگران برای کسب کنترل و قدرت پول و دارایی و فرد خودشان استفاده مینمایند. همچنین در حالیکه این گروه ها به عنوان فرقه یا گروه هایی که از پروسه های بازسازی فکری استفاده مینمایند شناخته میشوند، مصداق های بارز آنها نیز نظیر شیادی، بازی های اعتماد به نفس، کلاشی، نفوذ بی جا، نفوذ غیر معمول، فریب، کلاهبرداری، و غیره از عناوینی هستند که در خصوص آنها بکار گرفته میشوند. این عناوین، واقعیت پشت پرده راه و روشی را نشان میدهد که یک گروه یا فرد با استفاده از آن سایرین را مجبور به وارد شدن در برنامه ای میکند که به نفع سوء استفاده گر و در جهت استثمار فریب خورد است، اگر چه استثمار شده ممکن است ابتدا، یا حتی برای مدت طولانی، فکر کند که قضیه غیر از آن چیزی که واقعا هست میباشد.

رهبران فرقه ها و هنرمندان شیادی، فرصت طلبانی هستند که زمان و فرهنگ دائما در تغییر را در میابند و خیمه خود را متناسب با شرایط روز برپا میکنند. این سوء استفاده گران، بقا می یابند چون خود را

منطبق مینمایند و چون مثل آفتاب پرست **chameleon** (مترجم: مارمولک دم دراز و درخت پیما که می تواند رنگ بدن خود را تغییر داده و با محیط جور شود) مدام رنگ عوض میکنند. بنابراین، برخی اوقات ما فرقه ها را بر پایه مد های روز در خصوص سلامتی، برنامه تعلیمات تجاری، طرح های زود ثروتمند شوید، و سمینار های ارتقاء روابط میابیم؛ یا در خصوص برخی دیگر بصورت فرقه های بنیادگرای مذهبی، گروه های مدیتاسیون شرقی، گروههای هویت یا نفرت، گروه های طول عمر و غیره ظاهر میشوند.

ایده ها می آیند و میروند. ولی تاجران ماهر کلمات میدانند چگونه دگمه افراد را فشار داده و آنها را روشن کنند و به چه نحو سیگنال های خود را بفرستند تا واکنش دلخواه را در شنونده بوجود بیاورند. بنابراین کلمات رمز نیز در طول زمان تغییر میکنند. ده سال قبل، کلمات کلیدی که واکنش مثبتی در افراد بوجود می آورد عبارت از جامعه، ارتباطات، خلاقیت، آگاهی، گسترش بیداری، متعالی، متحول، تاریخی، صلح، رشد، استرس **Stress** (افسردگی)، اعتراف، و آلترناتیو **Alternative** (بدیل) بودند. امروزه، کلمات کلیدی که توسط فرقه ها و سوء استفاده گران انتخاب میشوند عبارت از برش، اعمال قدرت، بیداری معنوی، الگو، فرشتگان، خویشتن، هویت، قربانی، راهنما، رهبر، جشن، و سرچشمه است.

طی سالیان، فرقه ها نشان داده اند که خودشان تم های متفاوتی دارند، و تغییر زبان آنها راهی است که مدرن میشوند. ولی همانطور که برخی دریانوردان در افسانه های یونانی بوسیله آواز سیرن ها **Siren** (حوری دریایی) به طرف کشتی شکسته کشیده میشدند، به همان طریق هم برخی نظیر اودیسه **Odysseus** (قهرمان اسطوره ای یونان) گوش های آنها را از شنیدن باز داشته و نجاتشان می دادند. ما باید مستمرا مراقب کلمات رمز جدید که ممکن است برای فریب افراد زود باور استفاده شوند باشیم. ما باید بدانیم که چه زمانی کلماتی که ما را نرم میکنند تا دنباله روی کسی شویم آواز یک سیرن (پری دریایی) است.

ادامه دارد